

صدای کودکان ایرانی در دنیا

با وجود تحریم، جنگ و صدها مشکل دیگر آزار هنری کودکان ایرانی به جشنواره‌های جهانی می‌رسند، در رقابت‌ها شرکت می‌کنند و برنده می‌شوند. در یک‌سال گذشته که ایران در گیر حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی بود، کودکان هنرمند ایران نقاشی‌هایشان را به مسابقات جهانی فرستادند و در رقابت‌ها شرکت کردند. آخرین دستاورد این حضور، برنده‌شدن ۸ اثر بچه‌های ایران در مسابقات نقاشی ژاپن بود. مجتبی دانشور، سرپرست امور بین‌الملل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در این باره به همشهری می‌گوید: «کانون با سابقه‌ای که در مجامع بین‌المللی دارد، در رویدادهای جهانی مربوط به کودکان شرکت می‌کند که بخشی از آن پاسخ‌دادن به فراخوان‌های بین‌المللی است. دبیرخانه‌های مسابقات و جشنواره‌های جهانی کودک دعوت‌نامه‌ها و فراخوان‌ها مستقیماً برای کانون می‌فرستند. این فراخوان‌ها ترجمه و به تمام مراکز کانون در استان‌ها ارسال می‌شوند تا مربیان کانون آثار کودکان زیرپوشش خود را جمع‌آوری کنند.» یکی از دلایل حضور زیاد شرکت‌کنندگان غیرنهرانی مخصوصاً از شهرهای کوچک در مسابقات کانون این است که در برخی از این شهرها تعداد مؤسسات و مراکز هنری مخصوص کودکان اندک است. در این شهرها کانون پرورش فکری تنها نهاد هنری است که کودکان را جذب می‌کند. دانشور می‌گوید: «بیشتر مسابقات نقاشی از طریق ارسال فایل انجام می‌شود. بعد از آن برگزار کنندگان چند نقاشی را انتخاب می‌کنند و باید اصل نقاشی را یا پست ارسال کرد. به‌دلیل شرایط جنگی در سال گذشته که هم اینترنت قطع شد و هم امکان ارسال بموقع را پیدا نکردیم، فرصت حضور در چند جشنواره از دست رفت، اما با کمک دوستان و همکاری که داشتیم باز هم توانستیم ارتباط بچه‌های ایران با رقابت‌های جهانی را برقرار کنیم.» او شرح می‌دهد: «به جشنواره نقاشی هنگ کنگ ۱۱۰۰ اثر فرستادیم که نقاشی منتخب تشخیص داده شد و اصل آنها را ارسال کردیم. برگزار کنندگان جشنواره هزینه سفر یکی از شرکت‌کنندگان با یک همراه را تقبل کردند. خانم مهشید قاسمی همراه پدرشان از ایران به هنگ کنگ رفتند و به نمایندگی از ایران جوایز خود و بقیه شرکت‌کنندگان را دریافت کردند.»

مدرسه‌ای برای زندگی، نه فقط نمره

به اعتقاد محمد داوری، مدرسه یکی از حلقه‌های مهم ارتباط میان خانواده و جامعه است و به تنهایی نمی‌تواند همه عوامل

اصل و شرح

آمار ویپ در مدارس: صفر غیر واقعی

گفت‌وگو با محمد داوری، مشاور مدارس تهران درباره گرایش دانش‌آموزان به مصرف دخانیات و سیگارهای الکترونیکی

فاطمه عسکری نیا | روزنامه‌نگار | یکی از مسئولان آموزش و پرورش استان تهران به تازگی از صفرشدن مصرف ویپ و سیگارهای الکترونیکی در مدارس خبر داده است؛ آمار ی که با روایت‌های میدانی برخی مشاوران مدارس همخوانی ندارد. محمد داوری، سخنگوی سابق سازمان معلمان و مشاور فعلی مدارس تهران می‌گوید نه تنها نمی‌توان از صفرشدن مصرف این محصولات

جامعه امروز



گرایش به دخانیات و دیگر مواد را بر طرف کند. پیشگیری موثر به همکاری آموزش و پرورش، خانواده‌ها و نهادهای تخصصی نیاز دارد. این مشاور می‌گوید: نظام آموزشی باید در کنار آموزش درسی و آمادگی برای امتحان و کنکور، سلامت روان،



از ادعای صفر تا روایت مشاوران

داوری با اشاره به تجربه حضور در مدارس و ارتباط با مشاوران مناطق مختلف تهران، معتقد است استفاده از واژه «صفر» برای توصیف وضعیت مصرف ویپ و سیگارهای الکترونیکی با آنچه در محیط‌های آموزشی مشاهده می‌شود، فاصله دارد: «نه تنها مصرف به صفر نرسیده، بلکه براساس مشاهدات میدانی و گزارش همکاران، با افزایش موارد مواجه هستیم.» به گفته این مشاور، «موضوع محدود به یک مدرسه یا منطقه خاص نیست. حتی در مدرسه‌ای برخورد دار که خانواده‌ها معمولاً امکانات و مراقبت بیشتری برای فرزندانشان فراهم می‌کنند، مواردی از مصرف مشاهده شده است.» داوری تأکید می‌کند که بخش مهمی از اطلاعات موجود، حاصل تجربه‌های مشاوران در مدارس مختلف است؛ تجربه‌هایی که از گسترش این پدیده میان دختران و پسران و رسیدن آن به سنین پایین‌تر حکایت دارد. البته این مشاهدات به تنهایی جای آمار رسمی و پیمایش جامع را نمی‌گیرد، اما می‌تواند نشانه‌ای جدی برای بررسی دقیق‌تر این وضعیت باشد.

وقتی بای ویپ به مقاطع پایین‌تر باز می‌شود

گزارش‌های مربوط به مصرف سیگارهای الکترونیکی معمولاً ذهن را به سمت نوجوانان دبیرستانی می‌برد؛ اما به گفته داوری، موارد مشاهده‌شده به این گروه سنی محدود نیست. او توضیح می‌دهد که بیشتر گزارش‌هایی که به مشاوران می‌رسد، مربوط به دوره متوسطه اول، یعنی پایه‌های هفتم تا نهم است و با ورود به متوسطه دوم نیز موارد بیشتری گزارش می‌شود. با این حال، نگرانی اصلی، مشاهده این رفتار در سنین پایین‌تر است. او می‌گوید مواردی از مصرف یا رجاع دانش‌آموزان برای دریافت خدمات مشاوره‌ای حتی در پایه‌های پایین‌تر هم گزارش شده است؛ کودکانی حدود ۱۱ تا ۱۳ ساله که در سنی بسیار پایین با محصولاتی آشنا شده‌اند که ممکن است وابستگی به نیکوتین را به دنبال داشته باشند.

چرا بر خورد انقباضی کافی نیست؟

اگر مدرسه متوجه شود دانش‌آموزی ویپ یا سیگار مصرف می‌کند، نخستین واکنش چه باید باشد؟ به اعتقاد داوری، پاسخ این پرسش نباید صرفاً در اختیار، تنبیه یا ضبط وسیله خلاصه شود. او مصرف دخانیات را در این سن نشانه‌ای می‌داند که باید دلایل آن بررسی شود. به گفته این مشاور، برخورد‌های صرفاً انضباطی ممکن است دانش‌آموز را به پنهان‌کاری سوق دهد؛ در حالی که گفت‌وگوی حرفه‌ای و مشاوره می‌تواند به شناسایی زمینه‌های گرایش او کمک کند. داوری توضیح می‌دهد که پس از مشاهده چنین رفتاری لازم است وضعیت روانی، روابط اجتماعی و شرایط خانوادگی دانش‌آموز بررسی شود. در صورت نیاز نیز باید از خدمات تخصصی‌تر کمک گرفت. مدرسه می‌تواند نشانه‌ها را شناسایی و دانش‌آموز را به مسیر دریافت خدمات مناسب هدایت کند، اما آن جایگزین مراکز درمانی و تخصصی نیست.

خانواده‌ها چگونه واکنش نشان دهند؟

پیچیده‌تر، ارجاع به مراکز تخصصی ضرورت دارد. این به‌معنای کنار گذاشتن والدین نیست، بلکه باید اطمینان حاصل شود که ورود آنها به ماجرا به حمایت از فرزند کمک می‌کند. همراهی خانواده و مدرسه، به‌جای مقصر دانستن یکدیگر، می‌تواند شانس پیشگیری از تکرار مصرف را افزایش دهد.

که با لباس شخصیت‌های کارتون در صف معتز ضان جای گرفته‌اند. عده‌ای این شیوه را به‌عنوان راهی برای نمادسازی و تلاش برای شناسایی نشدن معرفی کردند و برخی از طعنان همیشه در صحنه هم با این تصویر

دیگر کمتر کسی هست که خبر یا تصویری از اعتراضات فرانسه ندیده و نشنیده باشد. اما در میان تمام تحلیل‌ها از این اعتراضات، آنچه در شبکه‌های اجتماعی ایرانی‌ها بیش از همه به چشم می‌خورد، تصویر معتز ضاتی است

شخصیت‌های کارتونی در اعتراضات فرانسه



گزارش

مکت

موشک‌ها قبل از پدر رسیدند

خبر شروع جنگ را که از ملیحه شنید، باصفورا راهی بلوار رسالت، فلکه شیخ یاد، مدرسه میناب شد. غلام نعیمی از ۱۹ اسفند ۱۴۰۴ به همشهری می‌گوید: «تر افیک بود. خیابون‌ها بسته بود. پیاده می‌دویدیم. همه همینطور بودن. عروسم هم معلم شجره طیبه بود. به پسر و دامادم خبر دادم که بیان.» کمی قبل از برخورد موشک اول به مدرسه، ملیحه نعیمی در حال تماس با خانواده دانش‌آموزان کلاس خود بود. آخرین تماس را با مادر علی حیدری گرفت. موشک اول که منفجر شد، غلام و صفورا حدود یک کیلومتر دورتر بودند: «په‌سو زمین لرزید. خاک بلند شد. به‌طوری نوبی دلم رخت می‌نشتن و حالم آشوب بود که واقعا جزئیات زیادی از اون لحظه یادم نیست.» همان وقت در مدرسه، ملیحه همراه تعدادی از دانش‌آموزان به نمازخانه پناه برده‌بود. موشک دوم که منفجر شد، محمد و احسان (همسر ملیحه) رسیده‌بودند به سر خیابان مدرسه. پیکر ملیحه نعیمی، روز ۱۰ اسفند ۱۴۰۴ از میان آوار شجره‌طیبه بیرون آورده شد؛ پیکری که پدر از شناسایی آن بازماند: «نقداشک داشتم که نمی‌تونستم تشخیص بدم این بدن پاره‌پاره شده، تن دخترمه یا نه...»



روایت یک قاب پدر و دختری

غلام نعیمی، پدر یکی از معلمان شهید مدرسه شجره طیبه در گفت‌وگو با همشهری از تصویر پر باز دید خود بر مزار دخترش می‌گوید

سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار | بعداز ظهرها غلام بیشتر دلتنگ ته تغاری اش می‌شود. آخر، بعداز ظهرهای زیادی را با ملیحه به قرارهای پدر-دختری گذرانده‌بود؛ از بعداز ظهرهایی که ملیحه کم‌سن‌وسال بود و در حیاط خانه، پای درخت کهور (گونه گیاهی بومی شهرهای جنوبی) بازی می‌کرد تا همه بعداز ظهرهای بعدتر که ملیحه به خانه بخت رفته و مادر شده‌بود. بر بعداز ظهر به قرار ی ساده؛ احوالپرسی‌های تلفنی، سرزدن‌های بیکهویی، درد دل کردن‌های خودمانی. فرصت باقی قرارهایشان را جنگ و انفجار ۲ موشک تاماهاوک میان مدرسه شجره طیبه گرفت؛ در ستان ۱۹ اسفند پارسال و تا باید... حالا بعداز ظهرها برای غلام نعیمی غم‌انگیز ترین وقت روز است که بیشتر دلتنگ ته تغاری اش می‌شود و سر از گلزار شهدای میناب، مزار ملیحه نعیمی، معلم شهید مدرسه شجره طیبه درمی‌آورد. تصویر او در حالی که با چشمانی بسته، سر به سنگ مزار دخترش گذاشته در شبکه‌های اجتماعی پرباز دید شده‌است. روایت این تصویر از زبان غلام نعیمی در گفت‌وگو با همشهری، فرصتی شد برای رزج‌زدن دلتنگی‌های پدرانه‌اش.

گزارش

آخرین قرار

دقایقی می‌گذرد. بسوی تلخ و تر کهور، حواس غلام را از خط‌نوشته‌های سنگ مزار پس می‌گیرد. فاتحه‌ای می‌خواند و صلواتی می‌فرستد. کودک ملیحه یادش می‌آید؛ پیاد روزی که ملیحه زانو به زانویش نشست و خوش‌زبانی کرد: «بوااا جونوم، شم (منم) می‌خوام معلم شم... مثل شما ولی نه قرارداد ی و یکی دو سالا... از او معلم رسمیم که تا آخر عمرشون با نخته اینشن (می‌مانند)» غلام چند سالی است که باز نشسته شده‌است. پشت‌بند خاطره‌های کودک ملیحه، ۹ اسفند سال گذشته را به یاد می‌آورد... ساعت حدود ۱۰ صبح، صدای ملیحه از آن طرف موبایل به گوش غلام پیچید: «بوااا، اخبار رو سسی کردی؟ جنگ شده، دارن موشک می‌زنن... هوا بچه‌هامو داشته‌باش. محمد (برادرش) رو یگو بیاد مدرسه پی فاطمه (زن برادرش، معلم شجره طیبه)...» و بعد بوقی ممتد. از این یادآوری، اشک، پشت چشم غلام جمع می‌شود. نمی‌خواهد سر مزار، پیش ملیحه گر به کند، اما دانه‌دانه اشک می‌ریزد و ناله می‌کند.

بعداز ظهرهای بعد از جنگ

به رسم همه بعداز ظهرهای پدر-دختری پس از ۹ اسفند ۱۴۰۴، آمده گلزار شهدای میناب. گلزار مثل همیشه شلوغ است. یکر است می‌رود ردیف اول، قطعه ۳۱ و دبه آب و بطری گلاب را می‌گذارد زمین، کنار مزار ملیحه: «سلام، جگر بندوم (پاره جگرم)» و بعد، انگار که صدای ملیحه را با جمله «خوبیو بوا (بابا) جونوم... تو چه حال (چطوری)؟» شنیده‌باشد، زمزمه می‌کند: «دورت بگردوم... مونوم خوبوم... ننت و برارا و خوه‌تم (خواهر) خاشن (خوین)». همین که سوی راست مزار می‌نشیند، دست به تنه درخت کهور بالاس مزار می‌کشد: «قربون قد افتو گبرت که هر جا ملیحه بوده، تو هم (بوی)» آب و گلاب روی سنگ مزار می‌ریزد: «کهور، خیلی خاطرت می‌خواد که هنی (همیشه) باته». میان مزارشویی، حواسی می‌رود بی خط‌نوشته‌های سنگ مزار که فرورفتگی‌شان دارد آرام‌آرام از آب و گلاب پر می‌شود. هزار بار خوانده و هزار بار دوست نداشته و ندارد باورشان کند: شهیده ملیحه نعیمی، فرزند غلام، ولادت ۱۰/۱/۱۳۶۶، شهادت ۹/۱۲/۱۴۰۴. گلزار شلوغ‌تر می‌شود؛ هم از جمعیت، هم از میاهوی حق‌هق گریه‌ها، آوای لای‌های، سوز نی‌انبان و دم‌مداحان. غلام اما هنوز حواسش به خط‌نوشته‌های باور نکردنی است.

یک گلزار پُر از عکس

گلزار رو به خلوتی است که غلام نیم‌خیز می‌شود و سرش را روی سنگ مزار ملیحه می‌گذارد. ناخودآگاه، خواب‌هایی را که صفورا (همسرش) دیده و برایش تعریف کرده، مرور می‌کند: خواب‌هایی که کهور و ملیحه در همه آنها مشترکند: «گهواره‌ای کوچک به زیر کهوری بزرگ و ملیحه که کودک است و میان گهواره تاب می‌خورد.» بازی تلخ و تر کهور بالاسر مزار، غلام را به خود می‌آورد، اما از عکاسی که کمی قبل، عکس این حال و جایش را برداشته، بی‌خبر است. دلش نیست سر از مزار ملیحه بردارد، ولی باید برود. پرنیا و آریا (۲ فرزند ملیحه) منتظرش هستند تا با هم کتاب‌های کتابخانه مادرشان را برای اهدا به مدارس ی در مناطق محروم بسته‌بندی کنند. فردا روزی است که غلام، عکس حال و جای دیروز خود را که سر گذاشته به سنگ مزار و آرام خوابیده، می‌بیند. غلام نعیمی در مورد آن عکس به همشهری می‌گوید: «منی دهنم کی عکسمو گرفته یا اصلا چرا اینقد چر خیده، مثل این عکس روز یاد می‌شه توی گلزار میناب دید. پدر و مادرای که نه فقط خوابشون که کل زندگی‌شون اینجا کنار قبر بچه‌هاشونه.» به گواه حرفش ادامه می‌دهد: «بابای ریحانه تقریباً هر روز گلزاره، با مامان ماکان که بالاسر همه قبرها ساعت می‌گذرونه...»